هر آنچه پدر به من عطا کند، به جانب من می‌آید و هر که به جانب من آید، او را بیرون نخواهم نمود. یوحنا ۶: ۳۷

او ما را می‌پذیرد

ما می‌دانیم که او شخصی است که الوهیت دارد، ما می‌دانیم که او برّه بی‌عیب خداوند است که به جای ما کشته شد تا کفاره گناهانمان را پرداخت کند. بله ما صلاحیت و اعتبار او را می‌دانیم ولی با این حال اجازه می‌دهیم که در آن بیرون بر پای‌هایش بایستد و منتظر باشد؛ درست مانند یک شخص خجالتی و بی‌نوا که امیدوار است بتواند شغلی را به دست آورد. ما به او نگاهی می‌اندازیم و بعد چند خط دیگر از رازگاهان را می‌خوانیم و می‌پرسیم: «در مورد او چه فکری می‌کنی؟ آیا فکر می‌کنی که باید قبولش کنیم؟ من واقعاً مطمئن نیستم که می‌توانیم او را قبول کنیم یا نه».

از این دیگاه، عیسای مسیح، خداوندِ بی‌نوای ما، با کلاهی در دست ایستاده است و دائماً این پا آن پا می‌کند. او می‌خواهد شغلی به دست آورد و مطمئن نیست که آیا مورد قبول واقع می‌شود یا خیر. در همین حال، آن گناهکارِ مغرور که از نسل آدم است نشسته. او با صورتی شنیع و فاسد همچون شیطان، مملو از مشکلات و انواع بیماری‌های روحانی مانند جذام و سرطان روحانی نشسته است و مردد است. او بررسی می‌کند که آیا مسیح را قبول کند یا خیر!

آیا انسان مغرور نمی‌داند آن مسیحی را که از سر خود باز می‌کند، مسیح خداست؟ همان پسر یگانه و ابدی خداوند که تمام دنیا با اعتبار و اقتدار او پابرجاست؟ آیا نمی‌داند که مسیح همان کلمه جاودانی است که آسمان‌ها، زمین و هرچه در آن است را آفریده؟ پرسش نباید این باشد که آیا من او را قبول می‌کنم یا خیر، بلکه آیا او مرا قبول می‌کند یا نه!

## خداوندا، برای محبت، رحمت و فیضت بر من از تو سپاسگزارم. از تو متشکرم که جریمه گناهان مرا از طریق یگانه فرزندت پرداختی تا من در حضور تو پذیرفته شوم. اگر فیض تو به من تنها به همین ختم شود هم تا ابد از تو سپاسگزار خواهم بود!

*برگرفته از آثار W. A. Tozer*